

*Critical Studies in Texts and Programs of Human Sciences,*  
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)  
Monthly Journal, Vol. 22, No. 9, Autumn 2022, 255-273  
Doi: 10.30465/CRTLS.2021.33073.1988

**Machiavelli's Ghost:**  
**A Critical Review on the Book**  
***Machiavelli's Political Philosophy***

**Hamid Malekzadeh\***

**Abstract**

This article will review the Persian translation of *The Political Philosophy of Niccolò Machiavelli* by Filippo Del Lucchese. Fouad Habibi and Amin Karami translated Del Lucchese's book into Persian, and the Ghoghnos Publication provided it to Persian language readers. In this article, in addition to giving a brief introduction about the author, the organization of the book will be drawn for readers. We will also try to examine the content of the work of the Italian professor of the history of political thought about the French secretary in light of the central concepts in his writing. We begin by defining the author's understanding of Machiavelli's naturalism and pursuing the logical implications of this philosophical formulation until their final conclusions are reached. We will show how Del Lucchese's account of Machiavelli's philosophical thought will lead to a new formulation of the concept of modern politics in his thought. A republican revolutionary formulation that, unlike most of the claims about Machiavelli, turns him into a philosopher of conflict and people.

**Keywords:** Machiavelli's Ghost, Filippo Del Lucchese, Conflict, Naturalism.

\*PhD in Political Science (Political Thoughts), University of Tehran, Tehran, Iran,  
hmalekzade@ut.ac.ir

Date received: 28-06-2022, Date of acceptance: 02-11-2022





## شیخ ماکیاوللی:

### نقد و بررسی کتاب فلسفه سیاسی ماکیاوللی

حمید ملک‌زاده\*

#### چکیده

فلسفه سیاسی ماکیاوللی کتابی است به قلم فیلیپو دل‌لوگزه که فؤاد حیبی و امین کرمی آن را به فارسی برگردانده‌اند و انتشارات ققنوس در اختیار فارسی‌زبانان قرار داده است. در مقاله حاضر، ضمن ارائه معرفی مختصری درباره نویسنده، سازمان اثر مورد بررسی برای خوانندگان ترسیم خواهد شد. همین‌طور تلاش خواهیم کرد تا محتوای اثر استاد ایتالیایی تاریخ فکر سیاسی درباره منشی فلورانسی را به اعتبار مفاهیم مرکزی موجود در نوشته او مورد بررسی قرار بدهیم. ما این کار را از طریق مشخص کردن فهمی که نویسنده از طبیعت‌گرایی در ماکیاوللی داشته است آغاز کرده و نتایج منطقی این صورت‌بندی فلسفی را تا دست‌یابی نتایج نهایی آن‌ها دنبال می‌کنیم. هم‌چنین، نشان خواهیم داد که چه‌طور روایت دل‌لوگزه از اندیشه فلسفی ماکیاوللی به صورت‌بندی جدیدی از مفهوم سیاست مدرن در اندیشه او منتهی خواهد شد؛ صورت‌بندی انقلابی جمهوری خواهانه‌ای که برخلاف اکثر دعاوی موجود درباره ماکیاوللی او را به فیلسوف تعارض و مردم تبدیل می‌کند.

**کلیدواژه‌ها:** ماکیاوللی، فیلیپو دل‌لوگزه، تعارض، طبیعت‌گرایی.

\* دکتری تخصصی علوم سیاسی (اندیشه سیاسی)، دانشگاه تهران، ایران، hmaleakzade@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۴/۰۷، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۸/۱۲



## ۱. مقدمه

برای پژوهش‌گران، دانشجویان، و استادان علاقه‌مند به مطالعه در گرایش‌های مختلف علوم سیاسی هیچ امکانی برای رهایی از نام نیکولو ماکیاوولی (Niccolò Machiavelli) وجود ندارد. سیاست و نام ماکیاوولی چنان به هم پیوسته‌اند که نمی‌توان یکی از آن‌ها را بدون دیگری حاضر کرد. نام منشی فلورانس در همه مناقشات نظری درباره سیاست یا مجادله‌های عملی برای تصاحب قدرت حاضر است. چه وقتی صحبت از نظریه‌پردازی محافظه‌کار در جست‌وجوی اصطلاح مناسبی برای نامیدن انقلابیون جدید باشد (see Burke 2017)، و چه وقتی که با نظریه فیلسوفی ماتریالیست برای توضیح دادن مسائلی که در جهان با آن‌ها مواجه بوده است سروکار داشته باشیم، یا وقتی که راه‌کار نظری جدیدی را برای فراروی از بحران‌های تنوریک پیش‌آمده در نظریه‌پردازی‌های سنتی، که به آن تعلق دارد، در نظر داشته باشیم (بنگرید به آلتوسر ۱۳۹۶؛ گرامشی ۱۳۹۴)، همواره و در همه این موارد قسمی ماکیاوولی‌گرایی به کار فیلسوفان، نظریه‌پردازان، و کنش‌گران سیاسی آمده است.

با این همه، این تنها مناقشات سیاسی به‌طور خاص نیستند که شیخ ماکیاوولی را به‌طور مدام فرامی‌خوانند. مبانی نظری و مقدمات و نتایج فلسفی به‌کارگرفته شده در آثار ماکیاوولی در سراسر جهان فکری پس از او به‌شکل مؤثری در حال عمل کردن هستند: پیوند بنیادین میان اخلاق با سیاست به‌مثابه عرصه انضمامی تحقق آن در ایدئالیسم آلمانی به‌اعتبار تأثیرات ماکیاوولی بر اندیشه‌ورزی‌های هگل، از جستاری درباره قانون اساسی تا عناصر فلسفه حق، و هم‌چنین مفاهیم بسیار بااهمیت تعارض و سرنوشت در اثر جاودان فیلسوف آلمانی، پدیدارشناسی روح، تنها یکی از نمونه‌ها از تداوم شیوه‌های اندیشیدن فلسفی ماکیاوولی در جهان پس از مرگ او به‌حساب می‌آید (در این زمینه، بنگرید به Hegel 1979; Hegel 1991; Hegel 1999: 6-101).

درست به‌خاطر همین تأثیر ادامه‌دار ماکیاوولی بر فکر و عمل سیاسی در سال‌های پس از قرن شانزدهم میلادی است که متخصصان تاریخ فکر سیاسی در جهان هنوز برای پاسخ‌دادن به پرسش‌هایی درباره چیستی سیاست، عمل درست سیاسی، و بحث درباره آن‌چه به‌عنوان انقلاب جدید در سیاست و فلسفه سیاسی می‌شناسیم به تفسیر آرای او می‌پردازند. بحث درباره کیفیات مربوط به یکی از جدیدترین نمونه‌های این تلاش‌های فکری، که به فارسی برگردانده شده است، موضوع اصلی نوشتار حاضر است: فلسفه

*سیاسی ماکیاوللی* نوشته فیلیپو دل‌لوگزه که با ترجمه فؤاد حبیبی و امین اکرمی در سال ۱۳۹۷ و توسط انتشارات ققنوس در اختیار فارسی‌زبانان قرار گرفته شده است.

من، در این مقاله کوتاه، بعد از معرفی مختصری درباره نویسنده تلاش خواهم کرد تا با به‌تصویرکشیدن طرحی مقدماتی از ساختار شکلی اثر دل‌لوگزه به روشن کردن کاری پردازم که نویسنده در اثر خود انجام داده است. من این روشن‌سازی را از طریق معلوم کردن مفاهیم مرکزی موجود در کتاب دل‌لوگزه دنبال کرده‌ام و آن مختصات مفهومی مشخصی را که نویسنده انتظار دارد برای فهم ماکیاوللی برای خوانندگانش به‌دست آمده باشد نشان خواهم داد. بخش پایانی نوشته من به‌طور کلی به بحث بسیار مختصری درباره ترجمه اثر و کیفیات ظاهری آن اختصاص خواهد یافت.

## ۲. معرفی کلی اثر و نویسنده

*فلسفه سیاسی ماکیاوللی* عنوان برگردان کتابی است از فیلیپو دل‌لوگزه با ترجمه فؤاد حبیبی و امین کرمی که انتشارات ققنوس در سال ۱۳۹۷ به بازار کتاب فارسی‌زبانان ارائه کرده است. برگردان فارسی این کتاب به‌طور کلی از چهار بخش و هشت فصل به‌همراه یک بخش نتیجه‌گیری، که در پایان کتاب آورده شده، تشکیل می‌شود. بخش اول از این بخش‌های چهارگانه به پیش‌گفتار مترجمان اختصاص داده شده است. به‌جز این بخش ابتدایی، بخش‌های سه‌گانه دیگر و نتیجه‌گیری انتهایی کتاب سازمان متن اصلی کتاب دل‌لوگزه را تشکیل می‌دهند. هرکدام از بخش‌های سه‌گانه کتاب به‌نحوی عناصر تفسیری موردنظر نویسنده کتاب را در خود جای داده‌اند. این بخش‌ها به‌ترتیب عبارت‌اند از بخش اول: سپیده‌دمان سرخ مدرنیته، بخش دوم: قسمی فلسفه سیاسی، بخش سوم: میراث، دریافت، و نفوذ، و درنهایت نتیجه‌گیری که بخش پایانی برگردان ۳۵۹ صفحه‌ای دل‌لوگزه را تشکیل داده‌اند.

نویسنده در بخش اول به معرفی اجمالی ماکیاوللی، تعیین جایگاه او در تاریخ سیاسی فلورانس، و نظریه سیاسی او به‌عنوان فیلسوفی سیاسی پرداخته است. در این بخش، پس‌زمینه فرهنگی و سیاسی حاکم بر زندگی ماکیاوللی و سال‌های اشتغال او به منشی‌گری در حکومت‌های مختلف فلورانسی را مورد مطالعه قرار داده است. نویسنده در این بخش کوتاه تلاش کرده است تا زمینه‌های تاریخی، فکری، و بستر تجربی خاصی را که به شکل‌گیری فکر سیاسی ماکیاوللی منتهی شده است فراهم آورد. این بخش مقدماتی، در

خلال مطالعه‌ای زمینه‌بنیاد درباره ریشه‌های فکری ماکیاوللی، مختصات روش‌شناختی به‌کاررفته در روایت نویسنده فلسفه سیاسی ماکیاوللی از نظام فکری منشی فلورانس را نیز مشخص کرده است. همه این‌ها نهایتاً خواننده اثر دل‌لوگزه را برای واردشدن به چالش‌های فکری پیش‌بینی‌شده در بخش بعدی اثر او آماده می‌کند.

بخش دوم از کتابی که در این مقاله موردبررسی قرار می‌دهیم طولانی‌ترین و مهم‌ترین بخش از بخش‌های اثر در دست مطالعه ما به حساب می‌آید. بخش مفصلی که با این سؤال آغاز می‌شود که آیا ماکیاوللی فیلسوف است؟ پاسخی که دل‌لوگزه برای این پرسش ارائه می‌دهد هسته مرکزی تفسیر او از آثار نویسنده شه‌ریار را فراهم می‌آورد: «آیا ماکیاوللی فیلسوف است؟ و چرا چنین پرسشی مهم است، آن‌هم وقتی که خود ماکیاوللی علاقه‌ای نداشت کارش را به‌منزله نظامی فلسفی و خویش را درمقام فیلسوف معرفی کند؟» (دل‌لوگزه ۱۳۹۷: ۵۵).

پاسخی که نویسنده برای نسبت میان فلسفه و ماکیاوللی فراهم می‌آورد از طریق صورت‌بندی مفهیمی مانند حقیقت مؤثر، طبیعت‌گرایی، مفهوم زمان تاریخی، ویرتو، بخت، ضرورت، و اتفاق به‌دست می‌آید. او، برپایه فهمی که درباره این مفاهیم ارائه می‌دهد، نظامی تفسیری برای مواجهه با تمامیت اندیشه ماکیاوللی فراهم می‌آورد. مهم‌ترین نتیجه به‌دست‌آمده از این چهارچوب روش‌شناختی برای تفسیر اندیشه منشی فلورانس ادعای قسمی وحدت درمیان همه دقایق فکر ماکیاوللی است که ادعاهای پیش از این را با چالشی جدی مواجه می‌کند. آن‌چه به‌طور کلی از صفحات ابتدایی این بخش برای ما اهمیت دارد در دو جمله متفاوت می‌توانیم خلاصه کنیم: اولاً «از نظر ماکیاوللی، هیچ شناخت راستینی در غیاب سیاست و هیچ سیاستی در غیاب بررسی عمیق تاریخ نمی‌تواند وجود داشته باشد» (ص ۲۱) و ثانیاً این جمله بسیار بنیادین که برای ماکیاوللی «سیاست به‌شدت موکول به فلسفه طبیعت است، و انقلاب ماکیاوللی ... قراردادن سیاست و طبیعت در قلمرو طبیعت تاحدودی با تبعیت از، لیک هم‌زمان با چیرگی یافتن بر، چهارچوب سنتی ارسطویی بوده است» (ص ۵۸). نویسنده در تمامی ۱۷۹ صفحه‌ای که به این بخش اختصاص داده به تفسیر آثار مهم ماکیاوللی، یعنی گفتارها درباره لیوی، شه‌ریار، تواریخ فلورانس، و هنر جنگ، می‌پردازد.

بخش سوم از کتاب دل‌لوگزه، همان‌طور که از عنوانش پیداست، به بررسی تأثیراتی می‌پردازد که نظام فکری ماکیاوللی در سال‌های بعد از مرگش بر سیاسی‌اندیشی و

عمل سیاسی نظریه‌پردازان و فیلسوفان سیاسی بعد از او داشته است. او این دسته از تأثیرات را در دو دوره تاریخی متفاوت دنبال کرده است: سده‌های شانزدهم تا هجدهم و سده‌های نوزدهم تا بیستم. از نظر نویسنده *فلسفه سیاسی ماکیاوولی*، عناصر گوناگون فلسفه سیاسی ماکیاوولی در دوران اول برای تبیین مفاهیمی مانند اقتدار، تعارض، و شاکله دولت و در دوران دوم برای ارائه تفاسیر گوناگونی درباره ناسیونالیسم و تعارض طبقاتی به کار رفته‌اند. فیلیپو دل‌لوکزه پژوهش‌گر ارشد در کالج بین‌المللی فلسفه در پاریس است. او دکتری تخصصی خود در تاریخ فکر سیاسی را در سال ۲۰۰۲ از دانشگاه پیزا اخذ کرده و به‌جز *فلسفه سیاسی ماکیاوولی* مجموعه متنوعی از مقالات درباره تاریخ فکر سیاسی مدرن و ماکیاوولی را به‌رشته تحریر درآورده است.

### ۳. تحلیل بیرونی و خاستگاه اثر

در ابتدای مقاله حاضر و در بخش مقدماتی توضیحی مقدماتی پیرامون اهمیتی که نیکولو ماکیاوولی برای هر شکلی از پژوهش درباره سیاست دارد آورده بودم. در این بخش تلاش خواهم کرد تا، ضمن ارائه بحثی کوتاه درباره کاری که ماکیاوولی در سیاست و اندیشیدن درباره سیاست انجام داده است، اهمیت بیرونی و خاستگاه اثر دل‌لوکزه را تعیین کنم. در فلورانس ابتدای قرن شانزدهم، بلاغت عمومی، فلسفه، و تاریخ‌نویسی هنوز تحت نفوذ قرائت سیسرونی و ارسطویی از سیاست به‌مثابه هنر سازمان‌دادن، حفاظت، و به‌سازی (*respublica*) که عبارت است «از جماعتی از شهروندان آزاد و برابری که برای خیر عمومی تحت حاکمیت قانون زندگی می‌کند و ایدئال انسان سیاسی که به‌عنوان شهروند نیکوکاری که با عدالت حزم، بردباری، و اعتدال به خیر عمومی خدمت می‌کرد قرار داشت» (Viroli 1998: 43)، اما کم‌کم مفهوم فضیلت حاکم در مقابل مفهوم فضیلت مدنی پیدا شد. ریشه چنین مفهومی را باید در یک جور تغییر نگرش نظری درباره صورت‌بندی سیاسی‌نویسان جمهوری خواه از «استقلال و خودگردانی» جمهوری جست‌وجو کرد. تغییر نگرشی که از آن به‌عنوان «گذار از سیاست به عقل دولت» یاد کرده‌اند (see Viroli 2005). این چرخش بیش از هر متن دیگری در رساله *شهریار ماکیاوولی* دیده می‌شود. عقلی که بر این باور پایه‌گذاری شده است که «شهریار خردمند در مرتبه نخست آن‌چه را ضرورت اقتضا می‌کند راه‌نما می‌گیرد: «برای حفظ مقام و موقعیت خویش»<sup>۱</sup> باید دارای این قوه شود که از نیکی بپرهیزد و دریابد که [باتوجه به اوضاع و احوال] چه وقت آن [قوه] را به کار

ببرد و چه وقت به کار نبرد» (اسکینر ۱۳۷۲: ۷۶-۷۷)؛ چراکه فکر می‌کند «همان به که شه‌ریار در کار دست‌یافتن به دولت و پایش آن باشد» (ماکیاوللی ۱۳۸۹: ۱۵۰). همه این‌ها در این فهم از غایت شه‌ریاری ریشه دارد که «والا‌ترین هدف یک شه‌ریار "دوراوی تئوزو" رتئوزو باید تأسیس شکلی از حکومت باشد "افتخار و شرف" نصیب او کند» (اسکینر ۱۳۷۲: ۶۳-۶۴).

شه‌ریار کتابی است درباره حکمرانی که به لورنتسو مدیچی که از ۱۵۱۳ فرمان‌روای فلورانس بود پیش‌کش شده است؛ محتوای آن تماماً به فضیلت حاکم مربوط می‌شود و به آن چیزی که شه‌ریار باید برای حفظ حکمرانی خود انجام دهد؛ یک جور دستورالعمل حفظ ای‌مپریوم است بر شهرهای مختلف با شرایط ویژه‌شان. هر فصل از کتاب درباره «راه نگاه‌داشت شهری» است. چه وقتی که فرمان‌روا به «واگذاشتن مردم برای حفظ قوانین و سنت‌های پیشینشان دعوت می‌شود» (ماکیاوللی ۱۳۸۹: ۷۵) و چه وقتی به «برانگیختن مهر و کین در دل مردم» توصیه شده است (همان: ۹۲) هر بار تنها راه‌نمای عمل او نسبتی است که یک عمل خاص با «نگاه‌داشت شهر» برقرار می‌کند. بدین ترتیب، با کتاب شه‌ریار سیاست به کیفیات مربوط به عمل فرمان‌روا برای به‌دست‌آوردن، حفظ، و افزایش ای‌مپریوم تبدیل می‌شود.

سابقه تقسیم شهر به گروهی از شه‌روندان که حاکم‌اند و گروه دیگری که تحت حکومت گروه اول قرار دارند هم با نفس تصور واحدهای سیاسی در نظریه‌پردازی‌های سیاسی، از ابتدایی‌ترین متونی که تاکنون درباره سیاست به‌دست ما رسیده است، پیوند دارد. این هم‌پیوندی تا حد بسیار زیادی به مسئله‌ای خاستگاهی برای سیاست تبدیل شده است؛ به طوری که می‌توان گفت نفس تصور سیاست تصور برابر نهاد حاکم و محکوم را با خود حاضر می‌سازد، تاجایی که برای نظریه‌پردازان سیاسی تقریباً تردیدی در این نبوده است که «در هر جامعه گروهی باید فرمان برانند و دیگران فرمان ببرند» (افلاطون ۱۳۸۳)؛ چیزی را که در صورت‌بندی ماکیاوللی از سیاست تازگی دارد باید در صورت‌بندی او از خرد جست‌وجو کرد. در افلاطون، ارسطو، و جمهوری خواهان خرد معطوف به شهر بود؛ هر شکلی از مداخله در جریان زندگی شه‌روندان برای حفظ شهر اتفاق می‌افتاد و فضیلت‌مندی شه‌روندان اصل اساسی نظام تربیت و زیربنای سیاست برای آن‌ها به حساب می‌آید. در حالی که در ماکیاوللی «خرد را به‌عنوان قدرت حکمران و نه نظریه‌پردازی [مشاهده می‌کنیم]» (Sokolowski 2008: 266).



خرد دیگر ابزار شناسایی فضایل والای روحی برای بهترکردن شهروندان، یعنی شکل‌دادن به روح آن‌ها از خلال تربیت برای قراردادنشان در جای مناسبی که بقای شهر ایجابش کرده است، نیست. در این چرخش تازه، خرد به جای مدیریت شهروندان برای حفظ شهر به مدیریت آدم‌ها برای حفظ حکومت، ایمپریوم حاکم، تبدیل می‌شود؛ چراکه «فرمان‌روای جدید باید وضع موجود را نگاه دارد و به‌ویژه در حفظ سلطه خویش بر نظام موجود حکومت بکوشد» (اسکینر ۱۳۷۲: ۶۳). این فهم از خرد و رابطه‌ای که با سیاست برقرار می‌کند بر شیوه خاصی از فهم ماکیاوولی از انسان‌ها بنیان گذاشته است که در تمامی سال‌های بعد از او نقشی اساسی در نظریه‌پردازی درباره سیاست بازی می‌کند: فهمی از انسان و طبیعت که راه‌نمای عملی می‌شود که شهریار جدید باید ضمن شناسایی، آن‌هم وقتی صحبت از افراد انسانی می‌کنیم و هم در جایی که بحث ما به شهرهایی که از این افراد انسانی تشکیل شده است معطوف است، راه‌های مناسب کنترل و هدایت موضوعات عمل شهریارانه خودش را به نفع مقاصدی که به کار نگاه‌داشت شهر می‌آیند درباره هرکدام در خاطر داشته باشد. در ماکیاوولی، انسان به موجودی برخوردار از طبیعتی که می‌شود مطالعه‌اش کرد، آن را شناخت، و به کنترل درآورد تبدیل می‌شود.

بدین ترتیب و درحالی که «سیاست و هنر دولت توسط اومانیست‌های کواتروچتو به‌عنوان متضاد هم در نظر گرفته شدند، درست همان‌طور، «مرد دولت» به‌عنوان انسانی فاسد و نقطه مقابل و منحرف‌شده شهروند خوب به حساب می‌آید» (Viroli 2005: 71). شهریار جدید انسانی بود که بیم این عنوان‌های اخلاقی را به دل راه نمی‌داد و از توانایی‌های ذهن خردورزش برای حاکم خوبی بودن استفاده می‌کرد. حاکم خوب کسی بود که متناسب با شهری که بنا داشت فرمان‌روایی آن را به‌دست آورد شیوه خاصی از رابطه با شهروندان را برقرار می‌کرد و تنها راه‌نمای عمل او در این رابطه، اصل بنیادین ضرورت کسب، حفظ، و افزایش قدرت حکمرانی‌اش بود؛ چه آن‌جا که خشونت می‌ورزید، و چه آن‌جا که مهربان می‌نمود تنها اصل راه‌نمای او حفظ حق انحصاری‌اش در تصمیم‌گیری درباره سرنوشت کسانی بود که تحت حکومت او قرار داشتند. هم‌پیوندهای منطقی چنین بنیان فردگرایانه‌ای تصور مفهوم ایمپریوم (empire/imperium)، هیئت قانون‌گذار، دولت، به‌همراه پلیس و نهادهای مادی و معنوی دیگرش خواهد بود؛ که طبیعت سیاست و سیاست‌ورزی را به مبارزه برای تصاحب قدرت و نهادهایی که آن را نمایندگی می‌کنند

تقلیل می‌دهد. واضح است که هسته مرکزی سیاست در چنین برداشتی مفهوم ایمپریوم و هدف از سیاست‌ورزی به دست‌آوردن ابزار آن است.

ماکیاولی در رساله شهریار، براساس صورت‌بندی خاصی که از انسان، به‌مثابه یک جوهر قابل‌شناسایی، ارائه داد، میان محکومان و شهریار فاصله‌ای را ایجاد می‌کند که وظیفه پرکردنش برعهده سیاست گذاشته شده است. او می‌نویسد «درباب آدمیان، بر روی هم می‌توان گفت که ناسپاس‌اند و زبان‌باز و فریب‌کار و ترسو سودجو (ماکیاولی ۱۳۸۹: ۱۴۲) و بر همین اساس است که کنترل این فریب‌کاران سودجو را به‌عهده شمشیر و مکر شهریار وامی‌نهد. این تصویر از انسان زمینه‌ساز انتزاع دولت و انفصال سیاست از مردم و قرارگرفتن آن در جای بالا و بیرون از مردم با استقرار یک نظام کنترل بیرونی مجهز به حق استفاده مشروع از زور درمیان نظریه‌پردازان سیاسی بعد از او شد. این شیوه خاص از مواجهه با انسان و تالی سیاسی آن در ارتباط با شهریار دولت را به قاضی مردم تبدیل کرد؛ یک قاضی هیولانوش مجهز به این باور اساسی که «عهد و پیمان‌ها بدون پشتوانه شمشیر تنها حرف‌اند و به‌هیچ‌روی توان تأمین امنیت آدمی را ندارند» (هابز ۱۳۸۱: ۱۸۹). این شاید بزرگ‌ترین میراث ماکیاولی برای آیندگان باشد: سیاست به‌عنوان هم‌پیوند حکمرانی با انسان سروکار دارد. بدین ترتیب، هر شکلی از اندیشیدن درباره سیاست بر فهمی از چیستی انسان بنیان گذاشته است.<sup>۲</sup> بر این اساس، شاید بتوانیم ادعا کنیم که هر مطالعه‌ای در اندیشه سیاسی مطالعه‌ای در روایت‌های مختلفی از انسان است. روایت‌هایی از دخالت‌گری‌های سیاست‌گذاران، اندیشمندان، و فیلسوفان سیاسی در جریان باهم‌بودن پیشاعلمی انسان‌هاست. اهمیت کاری را که دل‌لوکزه در فلسفه سیاسی ماکیاولی انجام داده است باید در ارتباط با جایگاهی که در بالا برای منشی فلورانس تشریح کردیم موردبررسی قرار بدهیم. از این جهت و بدون توجه به قضاوت‌های اخلاقی‌ای که گاه‌وبی‌گاه درباره پروژه فکری ماکیاولی ارائه می‌کنند، هر شکلی از نزدیک‌شدن به سیاست در جهان پس از ماکیاولی ناگزیر باید از طریق ارائه تفسیری متفاوت اتفاق بیفتد. اهمیت اثر دل‌لوکزه در این‌جاست که خودش را نمایان می‌کند. او در مقدمه‌ای که برای کتابش به‌رشته تحریر درآورده است برای خوانندگان این واقعیت را روشن می‌کند که در جریان کتابی که در اختیار گرفته‌اند به‌هیچ‌عنوان با تلاش برای دست‌یافتن به حقیقت آثار یا اندیشه ماکیاولی مواجه نیستند. او این مسئله را روشن می‌کند که بنا دارد تفسیری از ماکیاولی را متناسب با فهمی که از سیاست دارد ارائه کند؛ تفسیری که براساس آن امکان تازه‌ای از اثرگذاری در عمل سیاسی

را فراهم می‌آورد: «تصمیم گرفته‌ام تفکر ماکیاوللی را از خلال آثار بزرگش بررسی کنم: گفتارها درباره لیوی، شهریار، تواریخ فلورانس، و هنر جنگ» (دل‌لوکزه ۱۳۹۷: ۲۶).

#### ۴. نقد و ارزیابی محتوایی اثر

پیش از این که بخواهیم به بحث درباره نقد و ارزیابی اثر دل‌لوکزه وارد شویم باید این مسئله را روشن کنیم که برای نویسنده این مقاله نقد و ارزیابی، به‌طور خاص، در روشن کردن و آشکارکردن چیزی که منتقد از مواجهه با اثری که به ارزیابی آن پرداخته است معنا می‌شود. بر همین پایه است که خوانندگان این مقاله احتمالاً نمی‌توانند انتظار داشته باشند که در بخشی که به ارزیابی اثر پژوهش‌گر ایتالیایی می‌پردازد با موشکافی‌هایی خرده‌گیرانه درباره آن‌چه نویسنده به‌رشته تحریر آورده است مواجه بشوند. کار منتقد، از نظر من، قسمی به‌صدا آوردن متن از طریق تعیین آن حدود بنیادینی است که شالوده‌های یک متن را تشکیل داده‌اند. این شیوه از مواجهه انتقادی با متن عموماً به دو طریق امکان‌پذیر است: آشکارسازی متنی که در حال بررسی کردن آن هستیم به‌اعتبار سنت فکری خاصی که منتقد به آن وفادار است یا آشکارسازی متن به‌اعتبار عناصری در متن که شالوده اصلی آن را تشکیل داده‌اند.

آن شیوه‌ای از ارزیابی که من در این نوشته خاص به‌کار گرفته‌ام بیش‌تر برپایه فهم دوم از نقد و ارزیابی بنیان گذاشته شده است. بدین ترتیب، من تلاش کرده‌ام تا این مسئله را برای خواننده مقاله حاضر روشن کنم که دل‌لوکزه برپایه چه طرح مفهومی مشخصی و برای دنبال کردن چه هدف تئوریکی به تفسیر ماکیاوللی پرداخته است. من این کار را از طریق مطالعه درباره مسیری که نویسنده ایتالیایی مورد مطالعه ما برای پاسخ‌دادن به یک پرسش اساسی دنبال کرده است انجام خواهم داد: آیا ماکیاوللی فیلسوف است؟

برای پاسخ‌دادن به این پرسش باید قبل از هرچیز به نحوه مواجهه ماکیاوللی با تاریخ و رخداد‌های تاریخی توجه کنیم. در شکل خاص مواجهه ماکیاوللی با تاریخ و رخداد‌های تاریخی دو عنصر اساسی را می‌شود مورد‌شناسایی قرار داد که برای پاسخی که نویسنده *فلسفه سیاسی ماکیاوللی* فراهم آورده است از اهمیتی حیاتی برخوردارند: «ظرفیت انسان‌ها برای تفسیر تاریخ» («حقیقت» تاریخ و امکان فراچنگ آوردن آن)، به‌علاوه امکان عمل درون تاریخ (ویرتوی انسان‌ها) (همان: ۵۹). برای دل‌لوکزه، ماکیاوللی در جریان صورت‌بندی

فهم خاص خودش از این دو مفهوم، ضمن استفاده از ادبیات جاری در فلسفه ارسطویی، از چهارچوب‌های آن فراتر می‌رود. براساس این روایت، آن‌چه را اندیشمند فلورانسی برای مواجهه با تاریخ از ارسطو به‌عاریه گرفته است باید در دوگانه صورت و ماده ارسطویی جست‌وجو کنیم. می‌دانیم که برای ارسطو «همیشه باید چیزی به‌عنوان موضوع (مایه) وجود داشته باشد؛ یعنی چیزی که "می‌شود"؛ و این چیز با این‌که همیشه عدداً واحد است لااقل از حیث صورت واحد نیست. و مرادم از این سخن این است که می‌توان آن را به‌انحای گوناگون توصیف کرد» (ارسطو ۱۳۸۵: ۴۳). در این تعبیر، ماده ثابت است، تغییر نمی‌کند، و هر تغییری ضرورتاً باید به‌عنوان تغییر در صورت ماده به‌حساب بیاید. دوگانه ماده و صورت به همین ترتیب به نظام فلسفی ماکیاوللی وارد شده است.

برای ماکیاوللی هر رخداد تاریخی از ماده و صورت تشکیل شده است. ماده هر رخداد تاریخی ممکن است دچار فساد شود یا این‌که درمقابل صورتی که انسان‌ها بنا دارند به آن بیخشند مقاومت کند. براساس تفسیری که لوکزه ارائه کرده است ماده عنصری ایستا نیست. همین‌طور نمی‌توانیم آن را به‌عنوان چیزی ازلی و ابدی به‌حساب بیاوریم. ماده رخداد تاریخی است. در تاریخی بودن خاص خودش که در طول زمان و به‌اعتبار تأثیری که از عمل انسان درون تاریخ می‌پذیرد صورتی متفاوت به خود می‌گیرد. در این روایت، «صورت آن علتی نیست که روی ماده عمل می‌کند، بلکه به‌واقع انکشاف رخدادهای تاریخی و حاصل تعامل مشخص نیروهای مختلفی است که روی آن عمل می‌کنند» (دل‌لوکزه ۱۳۹۷: ۶۰).

عناصر دوگانه‌ای که لوکزه در رویکرد ماکیاوللی به تاریخ‌شناسایی کرده است بن‌مایه‌های روش‌شناختی منشی فلورانسی برای صورت‌بندی فهمی انقلابی از سیاست را فراهم می‌آورند. دل‌لوکزه این چهارچوب روش‌شناختی را چهارچوبی طبیعت‌گرایانه<sup>۳</sup> دانسته است. برپایه طبیعت‌گرایی موجود در بن رویکرد ماکیاوللی، ماده تاریخ محصول قسمی تعامل نیندیشیده میان عناصر گوناگونی است که برای شکل‌بخشیدن به آن لازم است؛ عناصری که عمل قصدی انسان را باید به‌عنوان یکی از آن‌ها به‌حساب آورد. طبیعت‌گرایی ماکیاوللی نهایتاً ابزارهای تئوریک لازم را برای انقلاب ماکیاوللین در صورت‌بندی سیاست فراهم می‌آورند: اولاً، «همه‌چیز، کل ماده، دائم در معرض تعامل بی‌وقفه نیروها و صورت‌ها، و بنابراین در معرض امکان اجتناب‌ناپذیر فساد قرار دارد»؛ دوماً، رخدادهای سیاسی به‌طور خاص و تاریخ به‌طور عام محصول اراده ناب و نتیجه مستقیم

قصد عامل انسانی نیست و نمی‌تواند باشد. بر این اساس است که می‌بینیم مجموعه آن‌چه را ماکیاوولی درباره سیاست نوشته است می‌توانیم به‌عنوان تلاشی برای بسط‌دادن ابزارهای فکری و سیاسی موردنیاز برای «مقاومت در برابر امکان فساد در ماده تاریخ» به‌حساب آوریم. باوجوداین، این همه آن چیزی نیست که می‌شود از طبیعت‌گرایی ماکیاوولین انتظار داشت. اگر عناصر مختلف این طبیعت‌گرایی را در کنار هم قرار بدهیم، آن‌گاه با ظهور فهمی جدید از خود طبیعت روبه‌رو خواهیم شد که تا حد زیادی در همه مواججه‌های انتقادی یا غیرانتقادی با اندیشه ماکیاوولی نادیده انگاشته شده است: طبیعت. گفتیم که برای ماکیاوولی ماده رخدادها، تاریخی، شهرها، امارات، جمهوری‌ها، و دولت‌ها امری برساخته است که ممکن است به فساد و زوال دچار شود. همین‌طور این مسئله را روشن کردیم که «انسان‌ها می‌توانند، و در واقع باید، ماده را شکل ببخشند»؛ و نهایتاً این دو نتیجه را در کنار این مسئله قرار دادیم که عمل انسانی در جریان صورت‌بخشی به ماده را نباید به‌عنوان عمل ناب بازیگرانی تنها و مجرد در نظر بیاوریم که در جایی، در نقطه صفر نیستی، قرار گرفته و از هیچ، مطابق اراده آزادانه خودشان، به ساختن صورت خاصی برای تاریخ دست می‌زنند: انسان و طبیعت از یک‌دیگر جدا نیستند و رابطه آن‌ها از جنس رابطه فاعلی آزاد و خودتقنین‌گر با جهانی بیرون از او نیست، بلکه انسان موجودی است که درون طبیعت قرار گرفته و در محدوده امکانات این طبیعت است که عمل می‌کند. به‌عبارت‌بہتر، طبیعت مجموعه‌ای از مناسبات جاری میان انسان‌هایی است که درون آن در حال عمل کردن هستند؛ یا به‌معنایی دقیق‌تر طبیعت، در روایتی که دل‌لوکزه از طبیعت‌گرایی ماکیاوولی ارائه کرده است، چیزی جز انسان‌ها و مناسبات حاکم بر زندگی آن‌ها نیست: براساس طبیعت‌گرایی ماکیاوولی، «امر طبیعی و امر انسانی را نباید مجزا [از هم] تلقی کرد» (همان: ۶۱).

صورت‌بندی خاص ماکیاوولی از قسمی طبیعت‌گرایی را نباید تنها وجه فلسفی نظام فکری او به‌حساب آورد. مفهوم زمان تاریخی، که به ایده‌تطور دولت‌ها منتهی می‌شود، از مهم‌ترین مفاهیمی است که نظریه‌پردازی منشی فلورانس را با قسمی فلسفه‌پردازی در ارتباط قرار می‌دهد. ایده‌تطور دولت‌ها مفهومی به‌عاریت گرفته‌شده از کتاب ششم *تواریخ پولیبیوس* است. مفهوم تطور در نظریه سیاسی ماکیاوولی ارتباط مستقیمی با طبیعت‌گرایی او دارد؛ جایی که «طبیعت به پارادایمی که براساس آن می‌توانیم جهان را تفسیر و بر روی آن عمل کنیم تبدیل می‌شود» (همان: ۶۶). با این حساب، نباید جرح و تعدیل‌های اعمال‌شده توسط ماکیاوولی در نظریه‌تطور دولت‌های پولیبیوس را نادیده گرفت. براساس روایت لوکزه، فراشد حکومت‌ها چرخه‌ای طبیعی و ضروری است که ناگزیر در هر دولتی اتفاق

می‌افتد. براساس این فهم طبیعت‌گرایانه از تطور، حکومت‌ها به دلایلی طبیعی و در طول زمان سر بر آورده، فرم‌های مختلفی از دولت را تجربه کرده، و نهایتاً بعد از تجربه کردن یک دوره از فساد و تباهی از میان می‌روند.

صورت‌بندی ماکیاوولی از ایده‌تطور دولت‌ها تفاوتی اساسی با این قسم از طبیعت‌گرایی جبری دارد. ماکیاوولی، در رویکردی انتقادی به این قسم از فراشد طبیعت‌گرایانه حکومت، ابزار بسیار قدرت‌مند شانس را به خدمت می‌گیرد. شما ممکن است تحت تأثیر فهمی ارسطویی از مفهوم شانس علاقه داشته باشید که این مفهوم را براساس دوگانه شانس - علیت تفسیر کنید. با وجود این، آنچه ماکیاوولی از مفهوم شانس افاده کرده است به هیچ‌عنوان متضمن فقدان علیت نیست. او این مفهوم کلیدی را از دموکریتوس به عاریت گرفته است. در این روایت، شانس نام دیگری برای ضرورت است: برای ماکیاوولی، «شانس و بخت ... بخشی از تطور رخدادهای تاریخی‌اند». در فهم ماکیاوولی از شانس و بخت، با قسمی ضرورت تاریخی اجتناب‌ناپذیر مواجه هستیم که شناسایی آن‌ها برای انسان ممکن است. این معنایی ندارد جز این که بگوییم مفهوم شانس برای ماکیاوولی بر یک جور رخداد فهم‌ناشدنی خودبه‌خودی که شناسایی آن برای انسان ممکن نیست دلالت نمی‌کند. در این معنا، شانس چیزی فراتر از «کنترل بیرونی ناشی از مشیت الهی یا غایت‌شناختی بر تطور تاریخ» است. شاید بتوانیم این‌طور ادعا کنیم که صورت‌بندی خاص ماکیاوولی از مفهوم بخت یا شانس نقطه عزیمت تئوریک هگل برای بحث درباره مفهوم سرنوشت (destiny) به حساب می‌آید (درباره مفهوم سرنوشت هگل، بنگرید به Hegel 1979).

این‌ها مفاهیم فلسفی بنیادینی هستند که دل‌لوکزه در نظریه‌پردازی سیاسی ماکیاوولی شناسایی کرده است: کدهای زبان فلسفی منشی فلورانسی که تفسیر لوکزه از ماکیاوولی بدون در نظر آوردن آن‌ها غیرممکن می‌شود. در رمزگشایی ویژه‌ای که دل‌لوکزه از نظریه سیاسی ماکیاوولی ارائه کرده است «ویرتو همواره میدان بخت را درمی‌نوردد و، درعین حال، به کارگیری ویرتو هرگز به‌طور مطلق مستقل از اتفاق‌هایی نیست که بخت می‌تواند فراهم سازد یا از میان بردارد» (همان: ۷۶). برپایه این تفسیر و مطابق با طبیعت‌گرایی ماکیاوولین، رخدادهای تاریخی مصنوعات نهایی شکلی از تعامل میان مجموعه‌ای از عوامل تاریخی واقعی هستند که امکان عمل انسان را ممکن ساخته‌اند. انسانی که درون طبیعت قرار دارد، به‌طور هم‌زمان، از امکان فراچنگ آوردن تاریخ و ایجاد تغییر در مناسباتی که مصنوعات تاریخی را ایجاد کرده است برخوردار است. با وجود این، او تنها در محدوده

امکاناتی که بخت برای او فراهم آورده است از آزادی عمل برخوردار است. عمل انسان در تاریخ مشروط و محدود به امکانات بخت است. باعنایت به همین مسئله است که بحث درباره کنش ویرتومند انسان برخوردار از ویرتو در نظریه سیاسی ماکیاوللی فهمیده می‌شود. کنش ویرتومند کنشی مطابق با بخت است که برای جلوگیری از فساد یک شهر، امارت، یا دولت مورد استفاده قرار می‌گیرد.

دل‌لوگزه، در جریان روایت خاصی که از اندیشه ماکیاوللی ارائه داده، در دفاع از این ایده اساسی مصمم است که ماکیاوللی فیلسوفی طرف‌دار مردم است. برای دل‌لوگزه، این طرف‌داری تام از مردم انتخابی شخصی یا علاقه فردی شخص منشی فلورانس نیست، بلکه هم‌پیوند منطقی و نتیجه قهری صورت‌بندی طبیعت‌گرایانه او از سرشت رخداد تاریخی است. او برای این که به شکل مشروعی از ادعای خود دفاع کرده باشد در فصل سوم از کتاب خود و درحالی که بر *گفتارها درباره لیوی* متمرکز شده است مفهوم پرمناقشه تعارض را از فصل چهارم در کتاب *نخست گفتارها* به خدمت گرفته است. عناصر اساسی استدلال لوگزه بدین شرح هستند:

۱. برای ماکیاوللی «نه وحدت، بلکه شقاق، تعادل‌نداشتن، و پویایی تعارض‌آمیز طبایع معرف سالم‌ترین وضع برای بدن سیاسی‌اند» (ص ۱۰۷)؛ ۲. تعارض در ماکیاوللی دو تعریف دارد که هر کدام در مقابل دیگری قرار می‌گیرند: «تعارض‌های مثبت، از آن‌روکه فقط بر پایه افتخار و عزت استوار شده‌اند، و تعارض‌های منفی، زیرا اموال، اجناس، و تمکن را نشانه گرفته‌اند» (ص ۱۰۸-۱۰۹)؛ ۳. نجبا درگیر تعارض‌های منفی و مردم با تعارض‌های مثبت مشغول هستند. او در پایان این خط استدلالی به این نتیجه منطقی می‌رسد که مردم در جست‌وجو برای افتخار و عزت به نیرویی تبدیل می‌شوند که آزادی، عدالت، و برابری اعضای یک بدن سیاسی را تضمین کرده و سلامت این بدن را تأمین می‌کنند. این صورت‌بندی خاص از مفهوم تعارض و نتیجه منطقی آن عنصر بنیادین حاکم بر تفسیر دل‌لوگزه اندیشه و فلسفه سیاسی ماکیاوللی در تمامی هشت فصل بعدی کتاب او خواهد بود: «ماکیاوللی، حتی در *شهریار*، موضع خود در هواداری از مردم را تغییر نمی‌دهد» (ص ۱۳۸).

*شهریار* ماکیاوللی را باید به‌عنوان نظریه عمل ویرتومند *شهریار* برخوردار از ویرتو برای حفظ *شهریاری* اش در جهان پرآشوبی به حساب آورد که تحت‌تأثیر کنش و واکنش مجموعه پایان‌ناپذیری از نیروهاست. بنابراین، می‌توانیم انتظار داشته باشیم که *شهریار* دربردارنده بحثی درباره شناخت و رابطه آن با عمل ویرتومند *شهریار* باشد.

سیاست به‌منظور این‌که به‌طور مشخص و ویژه مؤثر واقع شود باید تجسم‌بخش شناختی عام و کلی باشد؛ و نظریه به‌منظور این‌که به‌طور کلی معتبر باشد باید با مشخص‌بودگی و منحصر‌به‌فردبودن تجربه‌های عملی‌ای که نظریه از آن‌ها نشئت می‌گیرد وفق یابد (همان: ۱۵۰).

شناختی که ماکیاوولی در شهریار از آن صحبت می‌کند ضرورتاً شناختی تاریخی است؛ شناختی که باهدف به‌دست‌آوردن دانش کافی از نیروهای مؤثر در یک وضعیت تاریخی خاص دنبال می‌شود. دانشی که از این شناخت تاریخی به‌دست می‌آید نهایتاً زمینه‌ساز عمل ویرتومند شهریار می‌شود که بنا دارد تا بخت را فراچنگ آورده و حکومت خودش را از فساد نجات بخشد. باعنایت به همین خط استدلالی است که دل‌لوکزه دوباره به اهمیت مفهوم تعارض، به‌عنوان مفهومی وحدت‌بخش در اندیشه سیاسی ماکیاوولی، بازمی‌گردد. موضوع شناخت تاریخی مورد اشاره قرار گرفته در روایت دل‌لوکزه از شهریار تعارض‌های تاریخی است؛ تعارض‌هایی که در هر مورد خاص یک امارت یا شهریار خاص در گذشته را به فساد و تباهی کشانیده‌اند. چنین شناختی بیش از هر چیز دیگری بر شناسایی نیروهای متعارض، شیوه‌های عمل‌کردنشان در وضعیت‌های تاریخی مشخص، و عناصر تأثیرگذار در نتیجه به‌دست‌آمده از اعمال ایشان است. هدف نهایی موردنظر ماکیاوولی از این شناخت روشن کردن حدود عمل ویرتومند است. عمل ویرتومند بدین ترتیب عملی مداخله‌جویانه توسط شهریار برخوردار از ویرتو در وضعیت‌های فاسد یا روبه‌فساد تاریخی خاصی است که، ضمن حمایت از برخی نیروهای مشخص درگیر در تعارض‌های تاریخی، فساد امارت یا شهریار را به تأخیر انداخته و نفس تعارض را به شیوه‌ای حفظ می‌کند که نهایتاً به سلامت بدن سیاسی منتهی بشود: عمل ویرتومند به‌هیچ‌عنوان عملی وحدت‌بخش یا برطرف‌کننده تعارض نیست. بنابراین، می‌توانیم ادعا کنیم که هدف از علم شهریار نه تنها شناختن، بلکه هم‌چنین ترغیب‌کردن به عمل است؛ عملی که، در تحلیل نهایی، هر شناختی بدون تصور آن بی‌ثمر خواهد بود. برپایه همین مسئله است که می‌بینیم مؤثربودن شناخت در ماکیاوولی به‌اعتبار مداخله‌ای که در وضعیت ایجاد می‌کند از ارزش برخوردار می‌شود.

دو مفهوم اساسی هستند که در همه آثار ماکیاوولی وجود دارند: یکی سرشت تعارض‌آمیز حیات سیاسی و دیگری ضرورت ابتنای سیاست بر مردم برای شهریار ویرتومند است. این دو مفهوم هم در آثار تاریخی ماکیاوولی و هم در اثر بسیار مهم او، یعنی هنر جنگ، جایگاهی چشم‌نپوشیدنی دارند. در هنر جنگ، وقتی ماکیاوولی دوباره به



ضرورت شکل‌گیری ارتش شهروندان پرداخته، به‌طور مفصل این مسئله را مورد بررسی قرار می‌دهد که چه‌طور در تعارض میان نجبا و مردم هر بار ویرتومند باید در جناح مردم قرار بگیرد: برای ماکیاوولی هر شهری ضرورتاً به ارتشی از شهروندان نیاز دارد؛ «ارتشی از شهروندان و اتباع که در امر دفاع از شهر و تصدیق و تفوق قشر پایین‌تر جمعیت در این نقش کلیدی متحد شده‌اند» (ص ۲۲۷). در این ارتش، مردم به‌عنوان نیرویی فعال برای پشتیبانی از آزادی جمهوری به‌حساب آمده‌اند.

بر پایه آن‌چه در این بخش آورده‌ام باید برای خواننده ما مشخص شده باشد که کتاب ویلیو دل‌لوکزه، بیش از این که گزارشی درباره اندیشه‌های سیاسی ماکیاوولی باشد، تلاشی نظری برای به‌دست‌دادن قسمی تفسیر، متناسب با قصدهای خاص نویسنده‌اش، است. دل‌لوکزه، در مقدمه کتاب خودش، این مسئله را از پیش برای خوانندگان روشن کرده است. او تلاش می‌کند تا در جریان روایتی که از تاریخ فکری ماکیاوولی ارائه می‌کند از خلال مطالعه موردی هر کدام از آثار منشی فلورانسی در پیوند با زمینه‌های تاریخی‌ای که این آثار درون آن‌ها نگاشته شده‌اند به فهمی جدید از سیاست، به‌طور عام، و انقلاب ماکیاوولین در سیاست مدرن، به‌طور خاص، دست پیدا کند. سیاستی که بر اصل رخدادی بودن روی دادهای تاریخی، قسمی سوژگی مشروط به بخت و معادلات حاکم بر زندگی مدنی برای انسان، و اصل اجتناب‌ناپذیر تعارض بنیان گذاشته شده است. سیاستی را که دل‌لوکزه در جریان روایت کردن تاریخ فکری ماکیاوولی به صورت‌بندی آن دست زده است باید سیاستی مردم‌بنیان به‌حساب آورد که نهایتاً توسط آن‌ها نیز حفظ می‌شود. دل‌لوکزه ماکیاوولی را از توجیه‌کننده خودکامگان به رئالیستی تبدیل می‌کند که امکانات سیاسی نهفته در ایده مردم را برای جلوگیری از فساد حیات مدنی مورد مطالعه قرار داده است.

## ۵. نتیجه‌گیری

کتاب دل‌لوکزه در مجموع نمونه مناسبی است برای مراجعه به اندیشمندان بزرگ سیاسی باهدف ارائه تفسیری که به کار عمل سیاسی می‌آید. صداقت نویسنده در اعلام کردن کاری که بنا دارد با روایت کردن ماکیاوولی انجام بدهد اثر او را هم‌چنین به اثری منش‌نما تبدیل کرده است که ریاکاری‌های نهفته در پس ادعای مواجهه بی‌طرف با نظام فکری اندیشمندان مختلف را کنار گذاشته و از آن‌ها فراتر می‌رود. این کار نویسنده، خود، طعمی ماکیاوولین دارد: هیچ شناخت ناب و حقیقی‌ای ممکن نیست. ما تنها می‌توانیم به

شناختی مؤثر برای دست‌یافتن به الگوی مناسبی برای عمل‌کردن نائل بیاییم. همه این ویژگی‌ها کتاب دل‌لوگزه را، فارغ از موضوع مورد مطالعه‌اش، به اثری به‌غایت سیاسی تبدیل کرده است. با وجود این، و درست همان‌طور که درباره اکثر برگردان‌های موجود در بازار کتاب در ایران ممکن است ببینیم، مداخلات غیرضروری مترجمان در نسخه اصلی اثر، چه با اضافه کردن پیش‌گفتارهایی غیرضروری، چه با استفاده از اضافاتی که برای روشن‌تر کردن مفاهیم موجود در متن اصلی و در قلاب آورده‌اند، مطالعه اثر دل‌لوگزه را با مشکلاتی اساسی مواجه کرده است. در واقع، مترجمان کتاب دل‌لوگزه، درست مانند اکثر مترجمان ایرانی، در جریان این‌دست از مداخلات غیرضروری، به‌جای روشن‌تر کردن متن، اثر نویسنده ایتالیایی را با دشواری‌هایی روبه‌رو کرده است. همین‌طور معادل‌گزینی‌های ایشان در برخی موارد یا به ابهام در اثر دل‌لوگزه دامن زده و یا این‌که به‌نظر نادرست می‌آیند. نمونه معادل‌گزینی طبیعی‌گرایی برای *naturalism* بدون این‌که درباره این معادل‌سازی توضیح مناسبی داده شود تنها یکی از نمونه‌های زیادی است که در برگردان منتشرشده توسط انتشارات ققنوس مشاهده شده است. با وجود این، نباید اهمیت مطالعه فلسفه سیاسی ماکیاوولی برای دانشجویان و پژوهش‌گران علوم سیاسی در مقاطع مختلف تحصیلی را نادیده گرفت. اگرچه جمله‌بندی‌های مناسب‌تر، استفاده بیشتر و بهتر از علائم سجاوندی، و ویرایش با دقت و دوباره اثر مورد مطالعه ما می‌توانست تجربه بهتری از مطالعه اثر دل‌لوگزه را برای مخاطبان فارسی‌زبان فراهم آورد، همین نسخه موجود نیز برای مطالعه درباره سیاست می‌تواند مهم، راه‌گشا، و راه‌نما به حساب بیاید.

### پی‌نوشت‌ها

۱. تأکید از من است.
۲. برای بحث‌هایی درباره نسبت بین انسان و طبیعت آن با سیاست و فلسفه سیاسی بنگرید به بشیریه ۱۳۸۲.
۳. مترجم فارسی از معادل طبیعی‌گرایی برای *naturalism* استفاده کرده است.

### کتاب‌نامه

شیخ ماکیاوولی: نقد و بررسی کتاب *فلسفه سیاسی ماکیاوولی* (حمید ملک‌زاده) ۲۷۳

آلتوسر، لویی (۱۳۹۶)، *ماکیاوولی و ما*، ترجمه فؤاد حبیبی و امین کرمی، تهران: اختران.  
ارسطو (۱۳۸۵)، *سماط طبیعی (فیزیک)*، ترجمه محمدحسین لطفی، تهران: طرح نو.  
اسکینز، کوئتین (۱۳۷۲)، *ماکیاوولی*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: طرح نو.  
افلاطون (۱۳۸۳)، *قوانین*، ج ۳، ترجمه محمدحسین لطفی و رضا کاویانی، تهران: خوارزمی.  
ماکیاوولی‌بشیریه، حسین (۱۳۸۲)، *عقل در سیاست: ۳۵ گفتار در فلسفه، جامعه‌شناسی، و توسعه سیاسی*، تهران: نگاه معاصر.  
دل‌لوگره، فیلیپو (۱۳۹۷)، *فلسفه سیاسی ماکیاوولی*، فؤاد حبیبی و امین اکرمی، تهران: ققنوس.  
گرامشی، آنتونی (۱۳۹۴)، *شهریار جدید*، ترجمه عطا نوریان، تهران: اختران.  
ماکیاوولی‌ماکیاوولی، نیکولو (۱۳۸۹)، *شهریار*، ترجمه داریوش آشوری، تهران: آگه.  
ماکیاوولی‌لیهانز، توماس (۱۳۸۱)، *لویاتان*، ج ۲، ویرایش و مقدمه سی. بی. مکفرسون، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نی.

Burke, E. (2017), *Reflections on the Revolution in France*, London: Jonathan Bennett.

Hegel, G. (1979), *Phenomenology of Spirit*, J. N. A. V. Miller (trans.), Oxford: Oxford University Press.

Hegel, G. (1991), *Elements of the Philosophy of Right*, A. w. Wood (trans.), Cambridge: Cambridge University Press.

Hegel, G. (1999), *Hegel: Political Writings (Cambridge Texts in the History of Political Thought)*, Cambridge: Cambridge University Press.

Sokolowski, R. (2008), *Phenomenology of the Human Person*, United State of America: Cambridge University Press.

Viroli, Maurizio (1998), *Machiavelli*, Oxford University Press.

Viroli, Maurizio (2005), *From Politics to Reason of State: The Acquisition and Transformation of the Language of Politics 1250–1600*, Princeton University.

